

فعل‌های آغازی'

فعل‌های آغازی کلماتی را می‌گوئیم که بر شروع جریان فعلی دلالت می‌کنند، و فعلی که منظور اصلی است غالباً به صیغه مصدر است:

گرفتن:

- و جتن گرفتند و هیچ جای خبر نیافتند (بیهقی ف: ۹۲۹)
چنانکه بوی زهر بدیشان رسد در حال... با یکدیگر سرو زدن
گرفتند (برامکه ۶)
چون تو پای در ایوان نهادی مهرها جنبیدن گرفت (برامکه ۶)
حاجبی نامه بسته و بدو داد و خواندن گرفت (بیهقی ف: ۲۹)
بفرمود تا هیزم کشیدن گرفتند به اشتر و استر و خر (طبری)
پس ابلیس گریستن اندر گرفت (طبری ۵۲)
مهدی از خراسان سپاه فرستادن گرفت (مجموعه ۳۳۵)
و خوانچه‌ها آوردن گرفتند (بیهقی ف: ۲۸۸)
و مردم شهر آمدن گرفتند فوج فوج (بیهقی ف: ۳۳۴)

آغازیدن:

ازو آغازند فرود آمدن لختک لختک تا فرد شوند (التفهیم ۶۰)

- آغاز بدند بر گهای درخت انجیر بهشتی بر اندام خویش پوشیدن
(نسی ۱: ۲۱۵)
- وگر مرکز تدویر با حسیض باشد ذروت تدویر آغازد جنبیدن
(التفهیم ۱۳۵)
- چون روشنائی او سیری شود... آغازد زود گشادن (التفهیم ۲۱۲)
- من آغازیدم عربده کردن و او را مالیدن (بیهقی ف: ۴۲۴)
- چون عذاب ما دیدند آغازیدند دویدن (نسی ۱: ۴۵۳)
- آغازید آب عبدالجبار را خیرخیر ریختن (بیهقی ف: ۵۱۸)
- خواجه آغازید هم از اول به انتقام مشغول شدن (بیهقی ف: ۱۹۶)

آغاز کردن:

- سر گنجهای کهن باز کرد سپه را درم دادن آغاز کرد
(شاهنامه)
- گو پیلتن جنگ را ساز کرد وزان جایگه رفتن آغاز کرد
(شاهنامه بروخیم ۳۵۱)
- آغاز کردم که بروم، گفت منشین (بیهقی ف: ۸۸۷)
- استادم آغاز کرد که از دیوان باز گردد (بیهقی ف: ۷۱۷)
- آغاز کرد تا پیش خواجه رود (بیهقی ف: ۱۹۰)
- آغاز فصلی دیگر کردم چنانکه بردلها نزدیکتر باشد (بیهقی ف: ۸۱۶)
- غلامان گریه وزاری آغاز کردند (سک ۵: ۱۰۷)

ایستادن:

- یوسف بدان چاه به گریستن ایستاد (طبری ۷۶۹)
- بازگردانید بر من و اندر ایستاد مالیدن به ساقها و گردنها
(طبری ۱۵۵۶)
- به نهران شد (ابومسلم) و سپاهها رسیدن استاد به استقبال وی
(سیستان ۱۳۸)

درآمدن:

زاهد پرسید که از کجا می آئی و قصد کجا داری؟ او مردی بود
جهان گشته... درآمد و هرچه از اعاجیب عالم پیش چشم داشت
باز می گفت
(کلیله م: ۱۷۱)

حذف معین فعل

۱) در صیغه‌هایی از فعل که با معین فعل صرف می‌شوند (ماضی نقلی، ماضی پیشین) هر گاه دو جمله معطوف یا متوالی از صیغه واحدی بیاید غالباً جزء معین فعل را برای احتراز از تکرار به قرینه حذف می‌کنند. در این دوره حذف در فعل جمله آخر انجام می‌گیرد، اما در ادوار بعد فعل قبلی است که مورد حذف است:

شیر و پدرویش را به حصار فرستاده بود و بند کرده (طبری ۳۴۹)
و مردمان مکه از هر چهار قبیله مردمان گرد کرده بودند و کار
کشتن پیغامبر راست نهاد (طبری ۳۶۱)

آن دوازده هزار مرد گوساله پرست شده بودند و آن گوساله سجده
کرده (طبری ۶۹)

به مردان بسنده کرده بودند و زنان را فرو گذاشته (مجید ۱؛ ۳۲۹)
ما ایشان را ناچیز کرده‌ایم و از بن و بار بکنده (مجید ۱؛ ۱۳۱)
آن را در خانه نهاد باشند و در آن را بسته (مجید ۱؛ ۲۵۷)
پسر گوهر آگین... بادی در سر کرده بود و قزوین... فرو گرفته
(بیهقی فغ؛ ۳۶۱)

بعد حالها از هم بگسته شدند و گشته (مجمل ۳۵۷)

من آنجا رسیدم و زیارت کرده (مجمل ۴۴۸)

صیغه‌های فعل

در جمله‌های مرکب

۱) در جمله‌های شرطی زمانی فعلها نسبت به یکدیگر صورت‌های ذیل را می‌پذیرند:

۲،۱) فعل شرط و جواب شرط هر دو در حال یا آینده واقع می‌شود و بنابراین هر دو به صیغه مضارع است:

اگر ما این بار به مدینه باز رویم هر که عزیزتر است از ایشان بیرون کنیم (طبری ۳۳۳)

اگر او نفرماید ما با تو یاری نکنیم (طبری ۳۱۹)

اگر مرغی نباشد... از آن خایه مرغی نیاید (جامع ۲۶۵)

اگر باران و آتش نباشد گل و دود نباشد (جامع ۷۵)

۳،۱) شرط منتفی است و طبعاً جواب شرط نیز انجام نگرفته است یا

نمی‌گیرد. در این حال فعل هر دو فراگرد پیرو و پایه به صیغه ماضی تردیدی است، یعنی مصوت دای = \bar{e} به آخر آنها افزوده می‌شود:

اگر صانع عالم دو بودی یکی از ایشان مر آن دیگر را از صنع بازداشتی (جامع ۵۸)

اگر اینها را... همه برشمردیمی کتاب دراز گشتی (جامع ۶۳)

اگر نخست خایه بودی و مرغ نبودی از آن خایه مرغ نیامدی

(جامع ۲۶۵)

اگر من دانستمی که جان کندن بدین دشخواری است هیچ خلق را

(طبری ۳۲۳)

جان نگر فتمی

(۴،۹) شرط ناممکن یا محال است و طبعاً فعل فراکرد پایه نیز انجام ناگرفتمی

است. در این حال هر دو فعل شرط و جواب شرط به صیغه مضارع است با افزودن پای تردیدی به آخر آن:

اگر موش تواندی پلنگ را بخوردی از دوستی (جامع ۱۷۲)

(۵،۹) گاهی میان دو فراکرد شرط و جواب شرط حرف ربط «که» در می آید

و این نادر است:

اگر صد هزار مجنون صفت باشند که همه از پای در آیند

(تمهیدات ۱۱۵)

(۲) ماضی اخباری به جای مضارع التزامی:

پیش از آنکه پیغامبر ما (ع) هجرت کرد و به مدینه آمد مردمان

مدینه همه خط داده بودند بر مهتری عبدالله بن ابی سلول

(طبری ۳۳۲)

پس واجب آید که مر او را صفتی است که فعل محکم از او بدان

(جامع ۵۵)

صفت آید

ما را از شکمهای مادران ما بیرون آورد بی آنکه هیچ چیزی

(جامع ۲)

بدانستیم

(۳) ماضی پیشین به جای ماضی تام:

چون از دریا بیرون آمده بودند ... قومی را دیدند (طبری ۷۳)

چون از شهر بیرون شده بود... جماعتی گازران را دید

(طبری ۲۲۳)

چون لختی از شب رفته بود به خانه پیغامبر اندر افتادند

(طبری ۳۶۳)

(۴) ماضی پیشین به جای صیغه التزامی:

آن کیمیا بر مس می نهاد و جمله زر می گشت بی آنکه موسی
فرموده بود (طبری ۷۵)

(۵) ماضی اخباری با پسوند بای مجهول ($\bar{t} =$) به جای مضارع التزامی:

عمادالدوله را هیچ پسر نبود که ذکر آن کرده شدی

(مجموعه ۳۹۱)

(۶) مضارع اخباری به جای مضارع التزامی:

ما را خدای دیگر باید که او را می پرستیم (طبری ۶۸)

یا موسی، ما را نیز خدائی کن که تا او را می پرستیم (طبری ۶۸)

تأثیر عربی

۱) در ترجمه آیات قرآن مجید، شاید بر اثر دقت و احتیاطی که مترجمان در نقل عین آیات از عربی به فارسی داشته‌اند گاهی صیغه‌های صرف فعل و ساختمان جمله را عیناً مطابق اصل عربی آورده‌اند که خلاف روش فارسی است، و نظیر آنها در مواردی که عبارت ترجمه لفظ به لفظ نیست به ندرت دیده می‌شود.

۲) در ترجمه مفعول مطلق عربی:

سخن گفت خدای با موسی گفتنی (طبری ۳۴۵) = و کلم الله موسی
تکلیماً (النساء - آیه ۱۶۴)

روزگارش دهیم اندرین دنیا روزگار دادنی (مجید ۸۶) = و نمذ له
من العذاب مدأ (سوره مریم - ۷۸)

آنگاه چون زمین بجنبید جنبیدنی و بلرزد لرزیدنی و بطپید طپیدنی
(مجید ۶۱۸) = اذا زلزلت الارض زلزالها (الزلزله - آیه اول)

بسیارند اسپاردنی (طبری ۳۵۵) = و یسلموا تسلیماً (النساء - ۶۴)
ما فرعون را گرفتار کردیم گرفتار کردنی (مجید ۴۹۷) = فاخذناه

اخذاً (المزمل - آیه ۱۶)

بسکالیدند سکایدنی که صالح را نکشند (مجید ۳۶۳) = و مکروا
مکراً (النمل - آیه ۵۰)

(۳) در ترجمه «کان»:

بودیم می کردیم = کنا نعمل (اعراف - ۵۳)

همچنین آزموده کردیمشان بدانچه بودند می تباهی کنند
(طبری ۵۴۸) = كذلك نبلوهم بما كانوا یفسقون

(الاعراف - آیه ۱۶۳)

بپوشید عذاب بدانچه بودید می ساختید (طبری ۵۰۲) = فذوقوا
العذاب بما كنتم تكسبون (الاعراف - آیه ۳۹)

گم شد از ایشان آنچه بودند می یافتند (طبری ۵۰۵) = كانوا
یفترون (اعراف - ۵۳)

(۴) آمدن به = آوردن

یا صالح بیای به ما بدانچه می وعده کنی ما را (طبری ۵۱۰) =
یا صالح ائتنا بما تعدنا (اعراف - آیه ۷۷)

(۵) بودن ضمیر مشترك:

چون معادل ضمیرهای مشترك «خود، خویش، خویشتن» در عربی وجود
ندارد در ترجمه آیات قرآن مجید ضمیر شخصی به جای آن می آورند. این
استعمال در غیر این مورد دیده نشده است:

شما ستم کردید به تنهای شما به گرفتن شما گوساله را، توبه کنید
سوی آفریدگار شما و بکشید تنهای شما را (طبری ۶۴) = انکم
ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل. فتوبوا الی بارئکم، فاقتلوا انفسکم
(البقره - آیه ۵۴)

و چون گفت موسی گروه او را که خدای می فرماید شما را که
بکشید گاوی (طبری ۷۸) = و اذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم
ان تذبحوا بقرة (البقره - آیه ۶۷)

همه کسهای شما را اینجا آرید (بلعی ۳۱۷) = انونی باهلکم
اجمعین (یوسف ۱۹۳)

من چنین آشکارا از مکه بدر نتوانم آمدن... اما یاران مرا... از
 پیش می فرستم
 (طبری ۳۵۷)
 بسوزید او را و نصرت کنید خدایان شما را، اگر هستید کنندگان
 کار صواب (قصص ۲۵۸) = قالوا حرقوه وانصروا آلهمکم ان کنتم
 فاعلین (انبیاء ۶۸)

ضمیر شخصی برای غیر انسان

۱) گاهی برای اشاره به غیر انسان ضمیر شخصی «او» و «ایشان» می‌آید:
۱۰۱) ایشان برای غیر انسان:

اکنون مشغول شوم به یاد کردن خواب و بیداری و منافع ایشان
(هدایه ۱۷۸)
مرغان اندر زره بسیار بمردند و بگرفتند که بال ایشان شکسته بود
(سیستان ۳۶۱)
این بادهای جنوب است و شمال و صبا، و ایشانند که درختان را بر آور
کنند
(مجید ۲۸۵)
بفرمود تا اسبان کردند از مس و میان ایشان پراز نطق کردند
(قصص ۲۲۲)

۲) ضمیر «او» برای غیر انسان:

همه بیابانها... از حدود سیستان است و او را به میانه همه بنا
کرده‌اند
(سیستان ۲۵)
اما حدود سیستان و شهرهای او که چندست از کجا تا کجاست
(سیستان ۲۴)

مطابقت فعل با نهاد

در افراد و جمع

۱) قاعده کلی و عام آن است که فعل در افراد و جمع با فاعل یا مسندالیه مطابقت کند و اثبات این نکته محتاج مثالهای بسیار نیست.

۱،۱) نهاد و فعل هر دو مفرد:

هوشنگ... به هر دو دست گوش شیر بگرفت (بلعمی ۱۲۷)

آدم (ع) هر سالی از زمین هندوستان به مکه شدی (بلعمی ۱۵۴)

ابراهیم با ایشان نشسته بود (بلعمی ۲۱۸)

امیر يك روز چاشتگاهی بونصر را بخواند (بیهقی ف؛ ۱۷۶)

امیر چون رقعہ بخواند بنوشت و به غلامی خاص داد

(بیهقی ف؛ ۲۵۵)

۲،۱) نهاد و فعل هر دو جمع:

مهران بنی اسرائیل سرگرد آمدند (بلعمی ۴۸۶)

و کیلانش بسیار نزل دادند (بیهقی ف؛ ۶۸۱)

ندیمان پیامدند و خدمت و نثار کردند (بیهقی ف؛ ۷۱۵)

ایشان همچنان اندر شدند (سیستان ۱۴۷)

ایشان در آمدند و همه را پاک بکشند (مجمل ۳۱۴)

۲) اما اگر فاعل بیجان به صیغه جمع یا اسم جمع باشد فعل غالباً با آن

مطابقت نمی‌کند و به صورت مفرد می‌آید:

(مجید ۲: ۵۴۴)

کشتی‌ها بر سر آب همی‌رود

(حدود ۸۱)

اندر وی آبهای روان است

(حدود ۳۵)

اندر ناحیت کرمان کوههاست از یکدیگر بریده

(بلعمی ۹۴)

چون کارها بر آدم راست بایستاد

(مجمعل ۵۱۲)

جویهای بسیار از آن جایگاه به دریا افتد

(مجمعل ۴۷۴)

سیحان و جیحان دو جوی است به زمین هند

(۳) گاهی نیز فاعل یا مسند الیه متعدد، یا معدود عدد است و فعل آنها به

صیغه جمع آمده است.

ده‌کور و دارحین دو شهرک‌اند میان بم و جیرفت (حدود ۱۲۸)

کاهون و اخشناباد، دو شهرک‌اند به راه پارس (حدود ۱۲۸)

معطان، خجادیک... شهرک‌هایی‌اند از حدود بخارا (حدود ۱۰۶)

(۴) هرگاه نهاد جمله عدد و معدود باشد فعل یا عدد مطابقت می‌کند:

آن هفتاد تن که آنجا بودند او را بدیدند (بلعمی ۴۳۹)

هر سه پسر به پادشاهی نشستند (بلعمی ۱۴۹)

(۵) مطابقت فعل با فاعل جمع (صیغه جمع، اسم جمع، معدود عدد):

شش جهت کدامند؟ آن نهایتهای این سه بودند (التفهیم ۴)

سطح و خط راست کدامند؟ اما خط راست کوتاهترین خط است

اندر میان دو نقطه که نهایتهای او اند (التفهیم ۷)

آن دو زاویه کزین سوی و زانوی خط‌اند... (التفهیم ۷)

همه خطهای راست که از مرکز بیرون آیند و به محیط رسند همچند

یکدیگر باشند (التفهیم ۸)

هر چهار پهلوی او با یکدیگر راست و برابر باشند (التفهیم ۱۱)

هر دو قطر که از زاویه‌ای به زاویه‌ای برآید همچند یکدیگر

باشند (التفهیم ۱۱)

این آن است که هر چهار پهلو ی او راست باشند (التفهیم ۱۱)
خطهای متوازی کدامند؟ آنند که اندر يك سطح باشند

(التفهیم ۱۲)

آن ضلعها که برابر هر دو زاویه متساوی باشند از هر دو مثلث
بر يك نسبت باشند (التفهیم ۲۴)

عدم مطابقت:

رسیدن او به نقطه‌ای که گرد برگرد او دو خط باشد (التفهیم ۷)

عددهای مشترك کدام است (التفهیم ۳۶)

هر گاه که مثلثهای متوالی گرد همی کنی از آن عددها آید

(التفهیم ۴۵)

دو ستاره است نه روشن... سه ستاره است خرد... چهار ستاره است

بر دست راست (التفهیم ۱۱۲)

کوهها چنان شود چون ریک توده‌هایی که زیر آن را بجنبانی

از زیر همه فرود آید (مجید)

(۶) گاهی نیز به ندرت فعل مفرد برای نهاد جمع می‌آید:

چنانکه حکیمان به گفتار حکمت‌ها را پدید می‌کنند

(مجید ۱؛ ۴۸۴)

ایشان خود هرگز این گمان به شاه سیماب نبردی (سک ۴؛ ۱۴)

جمله‌های ساده و مستقل

یکی از مختصات نثر این دوره (از آغاز تا اوایل قرن هفتم) کوتاهی جمله - های ساده است که یا مستقل‌اند و به توالی در پی یکدیگر می‌آیند، یا با حروف عطف و رابطه و موصول به هم می‌پیوندند. در این نوشته‌ها کوتاهی جمله‌ها به سبب آن است که نویسندگان از آوردن فراکردهای متمم اجزاء جمله پرهیز دارند و این فراکردها را به صورت جمله مستقل در پی فراکرد اصلی قرار می‌دهند. از مترادفات هم که در ادوار بعد رایج شده است غالباً اثری نیست. این شیوه نویسندگی که آن را نثر مرسل می‌خوانند بیشتر در انواع تاریخ و داستان متداول است. اما در انواعی که در اصطلاح نثر منشیانه یا نثر مصنوع خوانده می‌شود و از اواسط قرن ششم رواج یافته است جمله‌های مرکب و مترادفات متعدد به کار می‌آید.

۱) این عبارات از تاریخ بلخی نمونه‌ای از آثار نیمه دوم قرن چهارم هجری است:

(اردشیر) به شهری شد نام او اردشیرخره از حدود یارس

و اندر آن شهر ملکی بود نام او مهرک

اردشیر با او حرب کرد

و او را بگرفت

و منجمان او را گفتند (یعنی اردشیر را) که از نسل این ملک مهرک

فرزندی بود

که مملکت تو بدو بشود
 و اردشیر مهرک را بکشت
 و هر که از نسل او یافت همه را بکشت از خرد و بزرگ و زن و مرد
 تا ایمن شد که بر روی زمین کس نماند از نسل او
 و دختری بود مهرک را ده ساله
 بگریخت از اردشیر
 و از شهر بیرون شد
 و آنجا خیمه شبانان بود
 برایشان شد
 و ایشان را گفت که من دختر مهرک‌ام
 از اردشیر بگریختم
 یکی زان شبانان او را به دختری پذیرفت
 و به خیمه خویش آورد
 و با عیال خویش همی داشت
 و به روی و صورت سخت نیکو بود
 و سال چهار و پنج برآمد...
 یک روز شاپور پسر اردشیر به صید بیرون شد
 از سپاه جدا افتاد در بیابان
 و نشنه شد
 آن خیمه شبانان بدید
 فراز شد
 و آب خواست
 این دختر مهرک او را آب داد
 شاپور به روی وی اندر نگریست
 شبان را گفت این دختر کیست

آن پیر شبان گفت دختر من است (بلعمی ۸۹۷-۸۹۸)

(۲) نمونه ذیل نیز از تاریخ بخارا مثالی برای این معنی است:

امیر حمید به ملك بنشست به اول شعبان سال برسید و سی و يك
ابوذر وزیر او شد

و وی قاضی بخارا بود

و به روزگار وی کسی از وی فقیه تر نبود

و مختصر کافی تصنیف او بود

و چون امیر سعید وفات یافت هر کسی جائی قرار کردند

امیر حمید از بخارا بیرون آمد

و به نیشابور رفت

و ابوعلی اصفهانی امیر نیشابور بود

بفرستاد تا او را بگرفتند

و ولایتها صافی کرد

و مخالفان را پراکنده کرد

و نیشابور را به ابراهیم سیمجور داد (تاریخ بخارا ۱۳۲)

(۳) این چند سطر نیز نمونه‌ای است از ترجمه تفسیر طبری که از قدیمترین

آثار بازمانده از این دوره است:

و این قرآن متفرق بوده است به دست خلق اندر، يك يك صورت

و يك يك آیت کم یا بیش

و هیچ کس را بیشتر از ابی بن کعب نبود

از بهر آن که او پیوسته در صحبت و خدمت پیغامبر (ع) بودی

و هر گه که وحی آمدی

اگر به شب بودی و اگر به روز بودی او بنوشتی

و یاران دیگر پیوسته با او نبودندی

و چون پیغامبر (ع) ازین جهان بیرون شد

به روزگار ابوبکر و عمر (رض) خلق یکدیگر را کافر همی خواندند از بهر این قرآن

و هر يك مر ديگر را همی گفتند

که این قرآن که به دست تو است نه قرآن است

(ترجمه تفسیر طبری ج ۱؛ ۷-۸)

(۴) از کتاب تاریخ سیستان که به احتمال قوی انشاء قرن پنجم هجری است:

بوالقسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد

و بر نام محمود کرد

و چندین روز همی بر خواند

محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم

و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم باشد

بوالقسم گفت زندگانی خداوند دراز باد

ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد

اما این دادم

که خدای تعالی خویشان را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید

این بگفت

و زمین بوسه کرد

و برفت

(سیستان ۷)

جمله‌های مرکب

(۵) این چند سطر نمونه‌ای از نثر منشیانه کلیده و دمنه ابوالمعالی نصرالله منشی

است که تاریخ تألیف آن قرن ششم هجری است:

هر که بردرگاه ملوک بی جرمی جفا دیده باشد، و مدت رنج و امتحان

او دراز گشته، یا شرمی معروف که به حرص و شره فتنه جوید، و به اعمال خیر کم گراید، یا صاحب جرمی که یاران او لذت عفو دیده باشند و او تلخی عقوبت چشیده، یا در گوشمال شریک بوده باشند و در حق او زیادت مبالغتی رفته، یا در میان اکفا خدمتی پسندیده کرده، و یاران در احسان و ثمرت بر وی ترجیح یافته، و یا دشمنی در منزلت بر وی سبقت بسته، و بدان رسیده، یا از روی دین و مروت اهلیت اعتماد و امانت نداشته، یا در آنچه به مضرت پادشاه پیوندد خود را منفعتی صورت کرده، یا به دشمن سلطان التجا ساخته و در آن قبول دیده، به حکم این مقدمات پیش از امتحان و اختیار تعجیل نشاید فرمود پادشاه را در فرستادن او به جابب خصم و محرم داشتن در اسرار رسالت. (کلیله و دمنه، م؛ ۷۵-۷۲)

۶) عین همین مطالب را در ترجمه دیگری از کلیله و دمنه می بینیم که در همین دوران انجام گرفته و نویسنده به شیوه دیگری از طول جمله‌ها کاسته و در واقع فراکردهای متعدد را به صورت عبارتهای پیوسته به جمله اصلی آورده است:

چند چیز است که بیم آن بود که چاکر را به خیانت و غدر آرد: یکی آنکه او را بی گناهی از خود دور دارند و به کرم باز نیارند، دیگر آنکه چاکر در نفس خویش صاحب قناعت نبود، حرص و آرزو طمع بیشی او را بر غدر و خیانت دارد، دیگر آنکه گناهی کرده بود و از عقوبت ترسد، آن غدر را سبب دستکاری خود داند، دیگر آنکه او را سختی برسد و آن را از وی بر توان داشتن و بر نداری، دیگر آنکه چیزی در دست دارد از وی بازگیری، دیگر آنکه عملی دارد او را معزول کنی، دیگر آنکه در میان همسران خود گناهی کند از ایشان در گذاری و او را عقوبت کنی، یا عقوبت او بیش از دیگران فرمائی، دیگر آنکه در رنج و خدمت با دیگران یار بود و پایگاه ایشان بر وی بیفزائی، دیگر آنکه در دین او خللی بود و

از مهتر خود در آن موافقت نیابد، یا در کاری بود که سود او بود و زیان مملکت باشد، دیگر آنکه با دشمنی از آن پادشاه دوستی و صحبت دارد. (داستانهای بیدپای، ۸۲)

(۷) اما در همین دوره است، یعنی از اواسط قرن ششم، که نثر مصنوع رواج می‌یابد و از مختصات آن جمله‌های مرکب و طویل و اوصاف متعدد و مترادفات مکرر است. عبارات ذیل از کتاب مقامات حمیدی است:

به وقتی که جرم آفتاب روزافزون از چرم بزغاله گردون می‌نافت،
و صورت ماه تابان بر چرخ گردان از گوشه قبضه کمان نظاره می‌کرد،
و سحاب سنجاب‌گون عقد مر وارید بر بساط زمین می‌بارید، و کام
چمن در عشق سمن سر خویش می‌خارید، و زش نسیم عنبر بیز در
باغ سپید گلیم اثری نداشت، و عندلیب خوشگوی از گل خوشبوی
خبری نداشت، حوضها چون صرح ممرّد و جوشن مزرد بود و بساط
نوبت بهمن چون دولت تهمتن مهتد، در چنین وقتی چنان اتفاق
افتاد که... (مقامات حمیدی، اصفهان، ص ۳)

www.KetabFarsi.com

منابع و مراجع

- Bartholomae, Ch., *Altiranisches Worterbuch*, Berlin, 1961.
Benveniste, E., *Essai de grammaire sogdienne*, t. II, Paris, 1929.
———, *Origines de la formation des noms en indo-européen*, Paris, 1935.
Bloch, J., *L'indo-aryen*, Paris, 1934.
Blochet E., *Études de grammaire Pehlevie*.
Chodzko, A., *Grammaire persane*, Paris, 1852.
Darmesteter, J., *Études iraniennes*, 2 Vols., Paris, 1883.
Ghilain, *Essai sur la langue parthe*, Louvain, 1939.
Grammont, M., *Traité de phonétique*, Paris, 1946.
Henning, W., "Verbum", ZII, 9, 1933-34.
Horne, P., *Grundriss der Neupersischen Etymologie*, Strassburg, 1893.
Kent, R. G., *Old Persian*, New Haven, 1950.
Lazard, G., *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris, 1963.
Mackenzie, D.N., *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.
Marouzeau, j., *Lexique de la terminologie linguistique*, Paris, 1943.
Meillet, A., *Grammaire de vieux-Perse*, Paris, 1931.
———, *Introduction à l'étude comparative des langues indo-européennes*, Paris, 1937.
Molé, M., *La légende de Zoraste selon les textes pehlevi*, Paris, 1964.
Nyberg, H.S., *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden, 1964.
Phillott, D. G., *Higher Persian Grammar* Calcutta, 1919.
Salemann, C., *A Middle-Persian Grammar*, trans. Bogdanov, Bombay, 1930.
Telegdi, S., "Nature et fonction des périphrases dites «verbes composés» en Persane", *Acta Orientalia*, tomus 1, fasc. 2-3, Budapeste, 1951.
Vullers, I. V., *Verborum Linguae Persicae Radices*, 1867.

دستور زبان فارسی برای دبیرستانها، تألیف پنج استاد، تهران ۱۳۲۹.

نهج الادب، تصنیف نجم القنی خان، چاپ لکنهو، ۱۹۱۹.

بهار، ملک الشعراء: سبک شناسی. ج ۲. تهران.

بهار، مهرداد: واژه نامه بندهش، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵.

بهار، مهرداد: واژه‌نامه زاداسپرم، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱.
 تفضلی، احمد: واژه‌نامه مینوی خود، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸.
 خالقی مطلق، جلال: اساس اشتقاق فارسی جلد نخست، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۶.
 درسدن، «زبانهای ایرانی میانه»، ترجمه احمد تفضلی، مجله بررسیهای تاریخی، شماره
 ۶، سال نهم.

راستار گویوا، س: دستور زبان فارسی میانه؛ ترجمه از روسی، تهران، ۱۳۲۷.
 فرشیدورد، خسرو: عربی در فارسی، تهران ۱۳۱۸.
 فره‌وشی، بهرام: فرهنگ پهلوی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
 متینی، جلال: «فعل مرکب بجای فعل بسیط»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۲

سال ۴.

معین، محمد: مفرد و جمع، معرفه و نکره، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.

نشر نو منتشر کرده است:

بهران (آخرین سال ریاست جمهوری
کارتز)
همیلتون جردن
ترجمه محمود مبنا

بدور از مردم شوریده
تامس هاردی
ترجمه سیروان آزاد

برنامه‌ریزی اقتصادی
ویراسته ل. یا. بری
ترجمه سید حسن منصور

بوی درخت گویاو
گابریل گارسیا مارکز - پلینیو
مندوزا
ترجمه لیلی گلستان - صفیة روحی

تاریخ جنگ مرد (۲ جلد)
آندره فونتن
ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

تاریخ سوسیالیسمها
رنه سدیو (نایب رئیس
فرهنگستان تاریخ فرانسه)
ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

آرزوهای بزرگ
چارلز دیکنز
ترجمه ابراهیم پونسی

آزادی در نیمه شب (دامستان استقلال
هند)
لاری کالینز - دومینیک لاپیر
ترجمه پروانه ستاری

آئین جوانمردی
هانری کرهن
ترجمه و تألیف احسان نراقی

اشغال!
هیات دبیران «ساندی تایمز»
ترجمه حسین ابوترابیان

امپراتوری گسسته (زوال يك
امپراتوری)
(طغیان ملت‌ها در شوروی)
هلن کارر دانکوس
ترجمه هلامعلی سیار

انسان
آنتونی بارنت
ترجمه محمدرضا باطنی، ماه طلعت
نفرآبادی

تاریخ فشرده ریاضیات

درك استرويك

ترجمه غلامرضا برادران خسروشاهی،

حشمت‌الله کامرانی

تام جونز

هنری فیلدینگ

ترجمه میروان آزاد

تس دورپرویل

تامس هاردی

ترجمه میروان آزاد

تکاپوی جهانی

ژان ژاک سروان شرایبر

ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر

توفان برکت

کاپریل کارسیا مارکز

ترجمه هرمز عبداللہی

لریا در اعضا

اسماعیل فصیح

چود گمنام

تامس هاردی

ترجمه میروان آزاد

چرخشهای یک ایدئولوژی

ولفگانگ لئونارد

ترجمه هوشنگ وزیری

چینیها (دو سال زندگی در چین)

جان فریزر

ترجمه پرویز ایرانخواه

حضور

برزوی کازینسکی

ترجمه ساناز صحنی

حقیقت من

ایندیرا گاندی

ترجمه محمود تفضلی

حلقه سوم

کوستانس تاکتسیس

ترجمه محمد قاضی

خاطرات پرژکف

(ماموریت در برلین و کنفرانس

تهران)

ترجمه هوشنگ جعفری

خاطرات لیدی شیل

لیدی شیل

ترجمه حسین ابوترابیان

خانواده من و بقیه حیوانات

جرالد دارل

ترجمه گلای امامی

دانو د جینگ

لانو دزو

ترجمه بهزاد برکت، هرمز ریاحی

داستان جاوید

اسماعیل فصیح

داستان یک شهر

احمد محمود

دل آدمی (وگرایشش به‌خیر و شر)

اریش فروم

ترجمه گیتی خوشدل

دن کیشوت

میگل د سروانتس

ترجمه محمد قاضی